

Word Order and Information Structure in the Fifth Century AH Prose Texts

Arsalan Golfam* 

Associate Professor of Linguistics,
Tarbiat Modares University, Tehran,
Iran

Mohammadjavad Borghe'i 

Ph.D. Student in Linguistics, Tarbiat
Modares University, Tehran, Iran

Abstract

Persian texts of the earlier period, can be selected as a good case study in the field of linguistics. It is possible to look at the texts of this period through the window of functionalist frameworks and to describe its linguistic features in such a way as to become a stylistic research tool for further ado. Investigating the order of the elements in a sentence and information structure, and then communicating these two categories together allows the linguist to better understand the meaning (function) relationship with the linguistic form, and can also be a tool for identifying the stylistic features of each period. The present study attempts to consider information structure in the fifth century within the framework of Holliday's systematic functional grammar, and also to statistically describe the order of the elements in a sentence and the syntactic structure throughout this period. The body of work contains 1,200 sentences from works such as *Kashf-ul-Mahjub*, *Bayhaqi's History*, the *Qeshiriyya treatise*, *al-Tafhim*, the *Qaboosnameh* and the *Ala'i encyclopedia*, and then after, the patterns of ordering the main structures were identified in these texts. It was also determined whether the following sentences matched each of the patterns of information structure. This research showed that in the fifth century, the basic or unmarked form of the main elements of action statements, regarding their order, obeys the SOV pattern, and in the whole body of sentences, it corresponds to the head-final structures. The number of marked sentences was only ten percent of the whole body, which can be inferred as the flexibility of the texts in this period, in terms of the word order of the sentence. Investigating the state of information structure in this period also demonstrated that only 5% of sentences were under the marked patterns of information structure.

Keywords: Functional Linguistics, Systemic Functional Grammar, Information Structure, Word order, 5th century AH.

* Corresponding Author: golfamar@modares.ac.ir

How to Cite: Golfam, A., Borghe'i, M. J. (2023). Word Order and Information Structure in the Fifth Century AH Prose Texts. *Literary Language Research Journal*, 1(1), 31-56. doi: 10.22054/JRLL.2022.66381.1011



ترتیب ارکان جمله و ساخت اطلاع در متون نثر قرن پنجم هجری

ارسلان گلفام * دانشیار زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

محمدجواد برقی دانشجوی دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

چکیده

متون مشهور برجای مانده از قرن ۵ ق که از زبان عربی و متون فارسی دوره پیشین تأثیر پذیرفته‌اند، مورد پژوهشی مناسبی در قلمرو زبان‌شناسی هستند. می‌توان از رهگذر چارچوب‌های نقش‌گرایانه به متون این دوره نظر انداخت و ویژگی‌های زبانی‌شان را به گونه‌ای تشریح کرد که دستمایه تحقیقات سبک‌شناسانه واقع شود. بررسی ترتیب ارکان جمله و ساخت اطلاع، و ارتباط این دو مقوله با یکدیگر به زبان‌پژوه امکان آن را می‌دهد که رابطه معنی (کاربرد) با صورت زبانی را بهتر فهم کند، به علاوه می‌تواند ابزاری برای شناخت ویژگی‌های سبکی هر دوره باشد. در این پژوهش تلاش شده تا در چارچوب دستور نقش‌گرای نظام‌مند، وضعیت ساخت اطلاع در قرن پنجم بررسی شود و با نگاهی آماری، وضعیت ترتیب ارکان جمله و ساختمان نحوی در این دوره توصیف گردد. پیکره‌ای شامل ۱۲۰۰ جمله از کتاب‌های کشف‌المحجوب، تاریخ بیهقی، رساله قشیریه، التفهیم، قابوس‌نامه و دانش‌نامه علایی گردآوری، و الگوهای ترتیب سازه‌های اصلی در این متون مشخص گردید. معین شد که هر جمله با کدام یک از الگوهای ساخت اطلاع مطابقت می‌کند. این تحقیق نشان داد که در قرن ۵ ترتیب بنیادین یا صورت بی‌نشان ارکان اصلی جمله در جملات گذرا، مطابق با الگوی فاعل-مفعول-فعل و در کل جملات مطابق با الگوی هسته‌پایانی است. تعداد جملات با ترتیب‌های نشان‌دار فقط ۱۰ درصد کل پیکره را تشکیل می‌داد که به معنای انعطاف کم متون این دوره به لحاظ ترتیب ارکان جمله است. بررسی وضعیت ساخت اطلاع در این دوره نیز نشان داد که فقط ۵ درصد از جملات منطبق با الگوهای نشان‌دار ساخت اطلاع بودند.

کلیدواژه‌ها: زبان‌شناسی نقش‌گرا، دستور نقش‌گرای نظام‌مند، ساخت اطلاع، ترتیب ارکان جمله، متون نثر قرن پنجم.

مقدمه

برای آنکه بتوان تحلیل درستی از سیر تحول و تطور زبان فارسی در ادوار مختلف تاریخ به دست داد، لازم است پیش از آن شماری از زبان‌پژوهان با رویکردهایی پیکره‌بنیاد ساخت زبان فارسی را توصیف کرده باشند. چنین مرحله‌ای مسلماً مقدم بر تبیین‌هایی است که در آن به چرایی عملکرد و رفتارهای دستگاه‌های زبان پاسخ داده می‌شود. یکی از اهداف این پژوهش، ارائه اطلاعات توصیفی از ساخت زبان فارسی در ابتدای دوران تدوین آن است.

یکی از موضوعات شایان توجه در قلمرو نحو زبان فارسی موضوع «ترتیب ارکان جمله»^۱ است. زبان فارسی مانند بسیاری از خویشاوندان خود در زبان‌های دیگر هندواروپایی که در مسیر تحلیلی شدن پیش رفته‌اند، از مؤلفه «ترتیب ارکان جمله» برای تعیین نقش‌های نحوی استفاده می‌کند. نویسندگان فارسی‌زبان از هنگام تولد آثار منثور فارسی دری همواره به انحای مختلف از این مؤلفه بهره گرفته‌اند و به فراخور شرایط مختلف و در بافت‌های متفاوت، ارکان جمله را کنار هم چیده‌اند. با مطالعه آثار قدما می‌توان حدی از انعطاف‌پذیری را در تغییر ترتیب ارکان جمله مشاهده کرد؛ اما سؤالی پیش می‌آید: به‌راستی در سده‌های آغازین فارسی نوین کدام نوع از ترتیب‌های سازگانی حضور پررنگ‌تری دارند و وضعیت ذهنی نویسندگان و تمایل آن‌ها به تأکید یا برجسته کردن یک موضوع چگونه در صورت زبان منعکس می‌شود؟ مشخصاً پاسخ به چنین پرسش‌هایی می‌تواند راه را برای تحلیل‌های دیگر باز کند. از این رهگذر می‌توان توضیح داد که چه زمانی در جملات فارسی نوعی هنجارگریزی نحوی رخ می‌دهد و این هنجارگریزی چگونه دستمایه شاعران و نویسندگان قرار می‌گیرد.

یکی از عواملی که نحوه چیدمان ارکان جمله را تعیین می‌کند ساخت اطلاع^۲ است. در رویکردهای صورت‌گرایانه نحوبنیاد، تلاش بر آن است تا با توجیحات نحوی مسئله حرکت و جابه‌جایی ارکان جمله بررسی شود، اما در دیدگاه‌های کارکردگرایانه تبیین علل و چگونگی استفاده گویشوران از آرایش‌های متنوع زبانی، جز با توجه به بافت و عوامل گفتمانی صورت نمی‌پذیرد. از منظر زبان‌شناسی نقش‌گرا، دستورزبان به‌واقع

-
1. word order
 2. Information structure

توصیف چگونگی تطابق معنی با صورت‌بندی زبانی است. از این منظر می‌توان برای هر صورت زبانی یک تبیین کاربردی ارائه داد. شاید استعاره کوه یخ برای توصیف صورت‌های زبانی مناسب باشد؛ از آن جهت که دریافت‌کنندگان پیام صرفاً با برآیند شنیداری یا کتبی پیام مواجه می‌شوند و عموماً به سازوکارهای پیچیده و پرشماری که در پس تولید صورت‌های زبانی نهفته است، توجهی ندارند.

مطالعه ترتیب ارکان جمله و علل جابه‌جایی سازه‌ها می‌تواند تا حدی ما را به سمت کشف چگونگی کارکرد ذهن در صورت‌بندی مفاهیم راهبر شود. چنین مطالعاتی درباره فارسی امروز تا اندازه‌ای صورت پذیرفته، اما شمار پژوهش‌هایی از این دست که بر متون ادوار پیشین زبان فارسی متکی باشد، چندان قابل توجه نبوده است. اطلاعاتی که تا کنون از ساختمان نحوی متون منثور در سده‌های آغازین فارسی نوین به دست آمده، عمدتاً محصول مطالعات سبک‌شناسان سنتی است. با مروری بر مطالعات پیشین درمی‌یابیم که پژوهش‌های پیکره‌بنیاد اندکی مبتنی بر نظریات نحوی از ساخت زبان فارسی در دوران سامانی و غزنوی انجام شده است. لذا شایسته است تا ضمن ارج نهادن بر آرای محققان علوم بلاغت و سبک‌شناسان سنتی، مختصات زبانی و نحوی دوره مورد بحث را با تکیه بر چارچوب‌های نظری بازنگری کنیم.

مطالعه زبان‌شناختی متون قرن پنجم از بابت موقعیت تاریخی ویژه این قرن حائز اهمیت است؛ موقعیتی که باعث شد زبان فارسی در معرض تأثیرات درونی و بیرونی بسیار قرار گیرد. شمار فراوان ترجمه‌هایی که از متون عربی و متون تفسیری قرآن صورت گرفت تا حدودی بر نثر قرن چهارم و پنجم اثر گذاشت، و شواهد آن را می‌توان در رفتارهای نحوی زبان فارسی در این دوره ملاحظه کرد. در همین باره بهار (۱۳۳۰: ۳۷) به مواردی از تأثیرپذیری نحو فارسی از عربی اشاره می‌کند، برای مثال موارد فراوان تقدیم فعل بر نهاد در متون این دوره را متأثر از جمله‌های فعلیه زبان عربی می‌داند. صرف نظر از تأثیر زبان عربی، می‌توان مجموعه‌ای از ویژگی‌های فارسی دوره میانه و پهلوی را نیز در متون قرن پنجم مشاهده کرد. چنین مباحثی انگیزه اصلی مؤلف مقاله حاضر برای تحلیل و بررسی این دوره بوده است. امید است نتایج این پژوهش خود سنگ بنایی شود برای تحلیل‌های دیگر و مورد استفاده محققان حوزه زبان‌شناسی تاریخی، نحو زبان فارسی، و سبک‌شناسان متون نثر قرار بگیرد.

در پژوهش حاضر با بررسی آماری داده‌های پیکره‌زبانی، ابتدا ترتیب بنیادین ارکان جمله در قرن پنجم مشخص می‌شود، سپس در چارچوب دستور نقش‌گرای نظام‌مند^۱ هلیدی^۲، توصیفی کمی از الگوهای نشان‌دار ساخت اطلاع در این دوره ارائه می‌گردد. در نهایت تشریح خواهد شد که جابه‌جایی‌های سازه‌ای در متون موردبررسی تا چه اندازه با انگیزه‌های اطلاعی صورت گرفته است. امید است که این پژوهش گامی مثبت در مطالعات سبک‌شناختی تاریخی بردارد.

در این پژوهش سه سؤال اصلی مطرح است:

۱. ترتیب بنیادین ارکان جمله در متون نثر قرن پنجم کدام است؟
۲. به ترتیب کدام یک از الگوهای نشان‌دار ساخت اطلاع بیشترین بسامد را در متون نثر قرن پنجم دارند؟
۳. در میان جملاتی از متون نثر قرن پنجم که به لحاظ ساخت اطلاع نشان‌دار هستند، تا چه اندازه جابه‌جایی ارکان جمله ملاحظه می‌شود؟

پیشینه پژوهش

تا کنون پژوهش‌های متعددی برای بررسی ترتیب ارکان جمله و ساخت اطلاع در زبان فارسی صورت گرفته است اما تمرکز آن‌ها عمدتاً بر فارسی امروزی بوده است. غالب داده‌های پژوهش‌های حوزه ساخت اطلاع، از میان مکالمات زنده و روزمره اخذ شده است. در چنین وضعیتی به خاطر حضور مشخصه‌های نوایی^۳ با اطمینان بیشتری از کهنگی یا نو بودن عناصر متن سخن گفته می‌شود اما قضاوت درباره ساخت اطلاع در متون قدما با دشواری بیشتری همراه است؛ زیرا باید دقایق و ظرایف معنایی متون با تکیه بر بافت زبانی فهم شود. در این بخش به برخی پژوهش‌های مرتبط با مقاله حاضر اشاره می‌شود.

مجیدی (۱۳۹۰) در پژوهش خود پیکره‌ای متضمن ۴۰۰ متن علمی، آموزشی، داستانی و روزنامه‌ای را بر پایه دستور نقش‌گرای نظام‌مند هلیدی بررسی و تحلیل می‌کند. هر کدام از جملات پیکره در این پژوهش ابتدا به دو بخش آغازگر و پایان‌بخش تقسیم می‌شوند، سپس کهنگی و نبودن هر سازه تعیین می‌گردد. از دریچه نتایجی که مجیدی

1. Systemic Functional Grammar
2. Michael Halliday
3. prosodic features

ارائه می‌کند، می‌توان ارتباط ترتیب ارکان جمله با ساخت اطلاع را دریافت. طبق یافته‌های پژوهش موردنظر در قلمرو آغاز/پایان‌بخش یا ساخت اطلاعی کهنه/نو آرایش سازگانی «فاعل-فعل» و «فاعل-مفعول-فعل» بیش از دیگر چینش‌ها مشاهده می‌شود که البته طبیعی و مطابق انتظار می‌نماید؛ اما نکته قابل تأمل آن است که در قلمروهای اطلاعی دیگر نیز حضور چنین ترتیب‌هایی چشمگیر بوده است و این امر نشان می‌دهد که یافتن ارتباط میان ساخت آغازگری و ساخت اطلاع با ترتیب ارکان جمله در زبان فارسی با دشواری مواجه است.

کشاوری دیزجین (۱۳۹۳) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود به تأثیر قلب نحوی^۱ بر ساخت اطلاعی جمله در دو متن کلیله و دمنه و تاریخ بیهقی پرداخته است و در چارچوب ساخت اطلاع نگاهی تطبیقی و مقایسه‌ای به این دو متن دارد. نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد که فراوانی قلب‌های نحوی رخ داده در تاریخ بیهقی بیشتر از کلیله و دمنه است، اما از نظر ساخت اطلاع وضعیت در دو متن مشابه است و قلب‌های نحوی رخ داده بر تأکید اطلاعی جملات تأثیر گذاشته‌اند و نگارنده تقریباً هیچ‌گونه تأکید تقابلی^۲ در دو متن مشاهده نکرده است. در نهایت از مجموع یافته‌ها چنان برمی‌آید که قلب نحوی به انگیزه تغییر برجستگی^۳ سازه‌ها در جمله‌های مستخرج منجر به ایجاد ساخت‌های نشان‌دار شده و بر وضعیت ساخت اطلاع اثر گذاشته است.

طباطبایی (۱۳۹۴) با بررسی پیکره‌ای شامل ۵۲۰.۰۰۰ واژه برگرفته از متون علمی، ادبی، داستانی، و گزارش‌های خبر روزنامه‌ها تلاش می‌کند تا بسامد ترتیب‌های مختلف ارکان جمله در فارسی معاصر را نشان دهد. مؤلف این رساله مشخصاً توجه خود را بر ساخت‌های بی‌نشان معطوف می‌دارد که در پیکره یادشده، ۷۰۸۵ واژه برآورد شده است. مؤلف بیان می‌کند که در زبان فارسی امکان پسایندسازی عناصر فاعل و مفعول صریح وجود دارد. همچنین پیشایندسازی مفعول صریح به انگیزه برجسته‌سازی و ایجاد تقابل فراوان رخ می‌دهد اما این امکان در مورد مفعول غیرصریح تعریف نمی‌شود. طبق تحلیل

1. scrambling
2. contrastive focus
3. prominence

نگارنده، علت گفتمانی پسایندسازی مفعول صریح احتمالاً قرارداد آن در جایگاه کانونی ویژه و مؤکد ساختن سازه باشد.

نگینی (۱۳۹۹) با گردآوری پیکره‌ای مشتمل بر ۷۸۷ جمله (۱۳۶۳۴ بند) و برچسب‌گذاری آن در چارچوب دستور نقش و ارجاع می‌کوشد توصیفی از الگوهای ترتیب ارکان جمله در متون منشور قرن هفتم هجری ارائه دهد و از این رهگذر به ارزیابی آرای سبک‌شناسان سنتی در باب ویژگی‌های نحوی دوره مزبور بپردازد. او در نهایت ساخت بی‌نشان ترتیب ارکان جمله در این دوره را به صورت موضوع ۰- موضوع ۱- محمول یا به عبارتی SOV یا OV نشان می‌دهد.

مفاهیم نظری

در این بخش می‌کوشیم توصیفی از مفاهیم نظری در حوزه ساخت اطلاع، ساخت آغازگری و ترتیب ارکان جمله ارائه دهیم و سپس ارتباط میان این حوزه‌ها را با تکیه بر آرای نقش‌گرایان تشریح کنیم. پیش از هر چیز لازم است نگاهی به خاستگاه نظری بحث در دستور نقش‌گرای نظام‌مند هلیدی داشته باشیم.

دستور نقش‌گرای نظام‌مند

در دهه هشتاد میلادی مایکل هلیدی با استفاده از دستاوردهای نظری حلقه پراگ، توصیف خود از نظام زبان را در قالبی تحت عنوان «دستور نقش‌گرای نظام‌مند» طرح‌ریزی کرد. در میان رویکردهای نقش‌گرایان به زبان بی‌تردید متن‌محورترین آن‌ها دستور نقش‌گرای نظام‌مند است، این گرایش به متن در آثار متن‌محور مالدینوفسکی^۱ پیرامون محیط فرهنگش سابقه دارد و همین‌طور در اصرار فرث^۲ به تجدید ارتباط میان ساخت‌های نظری با داده‌های متنی قابل مشاهده است (Butler, 2003: 47). اعتقاد هلیدی در این نظریه بر این بود که دستور زبان به‌واقع توصیف چگونگی تطابق معنی است با صورت‌بندی زبانی. به باور او برای هر صورت زبانی می‌توان یک تبیین کاربردی ارائه داد و چنان نیست که دستور مستقلاً بدون ارتباط با بافت غیرزبانی مسیر خویش را در پیش گیرد. از منظر هلیدی عنصر

1. Bronisław Malinowski

2. John Rupert Firth

اصلی در دستور زبان معنا و کارکرد است. او به سه نوع معنا و در تناظر با آن به سه نوع فرانش اشاره می‌کند که به‌واقع وظیفه سازماندهی معنی در بند را بر عهده دارند و عبارت‌اند از: فرانش اندیشگانی^۱، فرانش بینافردي^۲، و فرانش متنی^۳.

فرانش‌های زبان

نخستین فرانش در چارچوب نظری هلیدی فرانش اندیشگانی است و به مفهوم دربارگی^۴ اشاره دارد، به آن معنی که هر قسمت از زبان درباره چیزی ایراد می‌شود. این فرانش به چگونگی صورت‌بندی درک و شناخت زبانور از جهان و طبقه‌بندی عناصر محیطی و اجتماعی انسان ناظر است و به معنی شناختی و مفهوم‌گزاره دلالت دارد. فرانش اندیشگانی در فرایندها، کنش‌ها، رویدادها، فرایندهای خودآگاه و روابط قابل‌مشاهده است. تحلیل بند در این فرانش با استفاده از عناصری معنایی صورت می‌گیرد (Halliday & Hasan, 1976: 26; Halliday, 1985: 53).

هلیدی فرانش دیگری را تحت عنوان فرانش بینافردي معرفی می‌کند که به استفاده از زبان در کنش‌های ارتباطی اشاره دارد. از طریق این فرانش است که زبانور احساسات، نگرش‌ها و قضاوت‌های خود را ابراز می‌کند و نقشی در تعاملات بینافردي بر عهده می‌گیرد. این فرانش مبین کنش‌های ما در مواجهه با دیگران در محیط است و به صورت‌های کنش، اظهار، پیشنهاد، سؤال و درخواست طرح‌ریزی می‌شود (Halliday, 1985: xiii).

سومین مورد، فرانش متنی نام دارد. این فرانش اطلاعاتی را که به وسیله فرانش‌های بینامتنی و اندیشگانی به اشتراک گذاشته می‌شود، می‌سازد و دربردارنده نقش سازماندهی زبان در متن است (Bloor & Bloor, 2004: 11).

زمانی که ما از این چشم‌انداز به زبان نگاه می‌کنیم به‌واقع در تلاشیم تا دریابیم که گویشوران چگونه پیام خود را ساخت‌مند می‌کنند. مفهوم ساخت‌مندی با شکل ارائه پیام ارتباط می‌یابد؛ اینکه چگونه صورت‌بندی یک متن می‌تواند به شکل‌گیری یک معنی

-
1. ideational metafunction
 2. interpersonal metafunction
 3. textual metafunction
 4. aboutness

منسجم و دارای وحدت ساختاری بینجامد. در نتیجه می‌توان گفت که مبحث انسجام^۱ در فرانش مزبور طرح می‌گردد. برای حصول انسجام متنی ابزارهایی وجود دارد نظیر: تکرار^۲، پیوستگی^۳ و آغازه‌سازی^۴. زمانی که یک واژه را در گفتار تکرار می‌کنیم یا برای اشاره به واژه قبل از یک واژه هم‌معنا استفاده می‌کنیم، به‌واقع در حال به‌کارگیری راهکار تکرار برای انسجام بخشیدن به متن هستیم. همچنین به‌کارگیری قیود و حروف ربط می‌تواند پیوستگی متن را توجیه کند. در کنار این‌ها می‌توان برای انسجام بخشیدن به متن از پیش‌اندازی عنصری در جایگاه آغازگر استفاده کرد که به آن آغازه‌سازی گویند. این اتفاق مشخصاً بند را به لحاظ ترتیب ارکان نشان‌دار می‌سازد. تحلیل بند در این فرانش با استفاده از جایگاه‌های آغازگر و پایان‌بخش انجام می‌شود. این دو بخش در کنار هم تشکیل ساخت آغازگری می‌دهند (Thompson, 2014: 146-145).

در بخش فرانش متنی دو نظام موازی و مرتبط با هم در تحلیل ساخت بند وجود دارد یکی ساخت اطلاع است که با اطلاع نو و کهنه سروکار دارد و دیگری ساخت آغازگری (معنایی) است که همراه اصطلاحات آغازگر و پایان‌بخش شناخته می‌شود (Bloor & Bloor, 2004: 65).

ساخت آغازگری

نظامی که برای تحلیل سازماندهی متن و تفکیک ارکان آن به آغازگر و پایان‌بخش به کار گرفته می‌شود، ساخت آغازگری نام دارد. زبان‌شناسان مکتب پراگ نخستین کسانی بودند که به این جنبه از زبان پرداختند. پس از آن‌ها هیلیدی نیز همچنین ساخت آغازگری را بر اساس دستور نقشی تحلیل کرد و آن را در سطح بند (و نه سطح فراتر یا فروتر) به کار گرفت. به‌طور مشخص رهاورد تحلیل‌های مبتنی بر این نظام به درک بهتر دقایق معنایی زیرین نوشتار یا کلام، و فهم مقصد گوینده کمک شایانی کرد و ابزاری برای سنجش انسجام و طبیعی بودن متن شد. به‌طور کلی باید عنوان کرد ساخت آغازگری سبب می‌شود

-
1. cohesion
 2. repetition
 3. conjunction
 4. thematization

تا متن قابل پذیرش و طبیعی جلوه کند و از این جهت مطالعه آن اهمیت می‌یابد (Baker, 2018: 140).

بند در ساخت آغازگری به دو بخش تقسیم می‌شود: بخش اول آن آغازگر نام دارد. این بخش در واقع همان سازه ابتدایی بند است و به جز آن، هر آنچه در بند باقی می‌ماند، به قلمرو پایان‌بخش تعلق می‌یابد (Thompson, 2014: 147). از نگاه هلیدی آغازگر نقطه عزیمت پیام و قله متن است و در بند به عنوان پیام کارکرد دارد؛ همان پیامی که گوینده یا نویسنده در مورد آن سخن می‌راند. به تعبیری، آغازگر یادآور بند است (Halliday, 1985: 36). در هر بند از پس آغازگر، پایان‌بخش می‌آید که به آن نتیجه پیام گفته می‌شود. اگرچه به صورت بالقوه فاعل، مفعول، متمم، افزوده و هر کدام از این عناصر می‌تواند در جایگاه آغازگر بند قرار گیرد اما عناصری وجود دارند که ذاتاً آغازگر هستند مثل افزوده‌های عاطفی، کیفی، شرطی و حروف ربط وابستگی و همپایگی و آنچه پس از این عناصر می‌آید در قسمت پایان‌بخش جای می‌گیرد (Halliday, 1985: 50 - 51).

ساخت اطلاع

دومین نظام تحلیل در بخش فرانش متنی، ساخت اطلاع است که به سازماندهی متن از لحاظ نقش‌های نو و کهنه اشاره دارد. در این نظام آنچه قابل پیش‌بینی و جزئی از اطلاع مفروض گوینده و شنونده باشد، اطلاع کهنه نام می‌گیرد و می‌تواند جایگاه ابتدایی یا انتهایی را در جمله اشغال کند. در کنار عناصر کهنه عناصری در جمله وجود دارند که لزوماً باید در جمله حضور داشته باشند؛ زیرا بار اصلی پیام را بر دوش می‌کشند و تشکیل‌دهنده اطلاع نو در بند هستند. پیش از آنکه قسمت نوی اطلاع توسط گوینده یا نویسنده بیان شود، مخاطب نسبت به آن آگاهی ندارد و بخش دیگر یعنی اطلاع کهنه پیش‌تر توسط دریافت‌کننده جمله بر اساس موقعیت یا بافت متنی شناخته شده است (Halliday & Hasan, 1976: 326).

نخستین جزء که حاکی از پیش‌زمینه مشترک میان گوینده و شنونده است، اطلاعاتی را ارائه می‌کند که گوینده شناخته‌شدن آن توسط شنونده را مفروض می‌داند و بدان ارجاعی می‌دهد تا از آن رهگذر به سمت جزء دوم یعنی اطلاع نو رهنمون شود (Baker, 2018: 140).

159: 2018). این واحدهای اطلاعاتی در بسیاری موارد و نه ضرورتاً در تطابق با بند قرار می‌گیرند (Haliday, 1985: 38)؛ بدان معنا انحصاراً حوزه اطلاع نو و کهنه به بند محدود نمی‌شود؛ به این ترتیب، طبق نظر هلیدی و حسن واحد ساخت اطلاع یک پیام بند نیست، بلکه گروه نواختی است.

همان‌طور که بیکر (2018) اشاره می‌کند در ساخت اطلاع کهنگی برخی عناصر به محض مشاهده شدن قابل تشخیص است؛ از آن رو که به بخشی پیشین کلام ارجاع می‌دهند. اساساً کهنگی آن ویژگی است که گوینده از طریق آن به چیزی که در بخش‌های دیگر بافت زبانی است، اشاره می‌کند. به صورت کلی می‌توان به دو گروه کهنگی اشاره کرد: گروه نخست شامل ابزارهای دستوری مثل ضمائر شخصی، مشخص‌گرها و حروف تعریف است؛ و گروه دوم عبارت‌های ارجاعی را در برمی‌گیرد. صرف نظر از چنین عناصری که بالذات به قلمرو کهنه تعلق دارند، در مورد دیگر اجزای بند نمی‌توان فارغ از بافت دست به قضاوت زد. شایان دقت است که هویت اطلاع نو و کهنه متأثر از موقعیت بند می‌تواند تغییر پذیرد. برای مثال، در یک متن نوشتاری ممکن است که در سطر اول یک واژه متعلق به اطلاع نو باشد و در سطر بعد بدل به اطلاعاتی کهنه شود؛ از این رو، در مورد اطلاع نو صفت غیرقابل‌بازیابی^۱ به کار می‌رود.

روشن کردن تمایز میان ساخت آغازگری با ساخت اطلاع

هلیدی از نخستین زبان‌شناسانی بود که ساخت آغازگری را که میراث مکتب پراگ بود از ساخت اطلاع بازشناخت. چیزی که در مورد ساخت آغازگری باید بدان توجه داشت، نسبت آن با گوینده و شنونده است. این اصطلاح برخلاف ساخت اطلاع کاملاً گوینده‌محور است یعنی این گوینده است که تصمیم می‌گیرد که کدام سازه در جایگاه آغازگر و کدام سازه در جایگاه پایان‌بخش قرار گیرد. ساخت آغازگری مستقیماً با ترتیب ارکان جمله ارتباط می‌یابد. غالب زبان‌شناسان مکتب پراگ ساخت آغازگری را با ساخت اطلاع به‌عنوان سازوکاری که جایگاه آغازگر را توصیف می‌کند یکی دانسته‌اند، در حالی که هلیدی آن‌ها را دو ساخت مجزا می‌داند که در مواردی در تحلیل گفتمان

1. unrecoverable

تلاقی^۱ دارند (Baker, 2018: 136). پس از متیسیوس^۲، زبان‌شناسان رویه متفاوتی را در مورد اطلاع کهنه و آغازگر پیش گرفتند. عده‌ای این دو اصطلاح را یکی پنداشتند و گروهی این دو را از هم تمیز دادند (Halliday, 2009: 219). این دو گروه توسط فرایز^۳ (1997)، تلفیق‌کنندگان^۴ و جداکنندگان^۵ نام گرفتند. بر این اساس، می‌توان هلیدی را جزء دسته دوم دانست. کنون برای روشن شدن تمایز میان این دو نظام لازم است تا نخست تعریف دقیق و درستی از عناصر و مؤلفه‌های هر کدام داشته باشیم.

باید توجه داشت که ساخت اطلاع فقط با ترتیب و آرایش ارکان بند ارتباط می‌یابد و نه معنی. در این نگاه فقط پایگاه این ارکان اهمیت می‌یابد. بخش دیگری که در مورد ارکان متنی اهمیت می‌یابد، انسجام است که به ساخت اطلاع متن نزدیک می‌شود. انسجام نفوذ و تأثیری درون واحدهای اطلاعی ندارد و در پیوندهای و برقرارسازی ارتباط میان جملات چنانچه بر اساس بافت قابل توجه باشد، نقش ایفا می‌کند. این در حالی است که ساخت اطلاع وظیفه ارتباط میان عناصر درون واحد اطلاع را بر عهده می‌گیرد (Halliday & Hasan, 1976: 27-28). برخی دستورنویسان واژه مبتدا^۶ و پیام^۷ را به جای آغازگر و پایان‌بخش استفاده کرده‌اند اما هلیدی اعلام می‌دارد که این اصطلاح دلالت متفاوتی دارد زیرا مبتدا فقط به یک نوع آغازگر اشاره دارد (Halliday, 1985: 39).

مؤلفه‌هایی که اطلاع کهنه را از آغازگر جدا می‌کنند:

- ساختار آغازگر-پایان‌بخش بر اساس ترتیب ارکان جمله فهمیده می‌شود، اما اطلاع نو و کهنه این گونه نیست و در سطح بند محدود نمی‌ماند.
- اطلاع نو و کهنه بر اساس نواخت فهمیده می‌شوند و عناصر نو دارای برجستگی نواختی هستند (Halliday, 2009: 222).

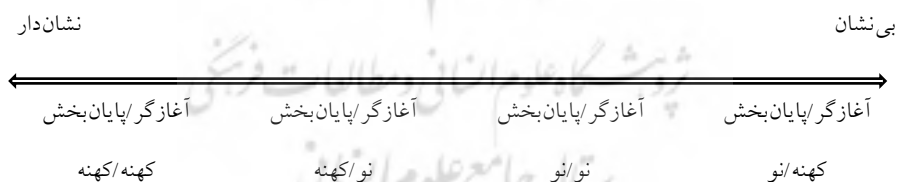
1. overlap
 2. Vilém Mathesius
 3. Fries
 4. combiners
 5. separators
 6. topic
 7. comment

- آغازگر، گوینده محور و اطلاع کهنه شنونده محور است، البته این گوینده است که هردوی آن‌ها را تعیین می‌کند. به عبارتی، آغازگر چیزی است که گوینده درباره آن صحبت می‌کند، اما اطلاع کهنه چیزی است که گوینده قصد دارد به مخاطب منتقل کند.

نشان‌داری در ساخت اطلاع

از آنجا که گویشوران غالباً تمایل دارند تا پیش از ارائه پیام اصلی خود با عناصری ذهن مخاطب را متوجه عناصر پیشین گفتمان سازند، صورت بی‌نشان یا پایه‌ای توالی اجزای ساخت اطلاع به صورت کهنه/نو در نظر گرفته می‌شود. به عبارت دیگر، در یک توالی اطلاع، عناصر کهنه پیش از عناصر نو ذکر می‌شوند و جایگاه بی‌نشان عناصر نو در قسمت پایانی واحد اطلاعی است (Halliday, 1985: 39). لیکن باید توجه داشت که اجزای ساخت اطلاع مفاهیمی مدرج هستند؛ به آن معنی که برای مثال اطلاع عنصری می‌تواند نسبت به عنصر دیگر کهنه‌تر یا نوتر باشد و بر این اساس می‌توان درجه پویایی اطلاعی عناصر بند را بر روی پیوستار تحلیل کرد. به علاوه، طبق نظر هلیدی می‌توان پس از ساخت بی‌نشان کهنه/نو ساخت‌های نشان‌دار دیگر را به لحاظ درجه نشان‌داری بر پیوستاری نمایش داد.

نمودار ۱. الگوهای نشان‌داری ساخت اطلاع (مجیدی، ۱۳۹۰: ۱۹۸)



همان‌طور که در پیوستار فوق ملاحظه می‌شود، در یک سر پیوستار ساخت بی‌نشان کهنه/نو وجود دارد که انتظار می‌رود در یک متن از فراوانی بالاتری نسبت به ساخت‌های دیگر برخوردار باشد و در سمت دیگر، بی‌نشان‌ترین ساخت ممکن یعنی کهنه/کهنه قرار دارد که عموماً در متون کمتر تکرار می‌شود. در میانه پیوستار نیز به ترتیب ساخت‌های نو/کهنه و نو/نو از درجه نشان‌داری بیشتری برخوردارند.

ترتیب ارکان جمله

تقریباً یک قرن است که مبحث ترتیب ارکان جمله یا چینش خطی سازه‌های جمله، موضوع بسیاری از تحقیقات زبان‌شناختی بوده است. این مؤلفه از آن جهت اهمیت دارد که می‌تواند نقشی در سازماندهی پیام در سطح متن ایفا کند (Baker, 2018: 135). هنگامی که سازه‌ای از جایگاه متعارف خود جابه‌جا می‌شود، احتمال می‌رود پای عوامل اطلاعی و کاربردشناختی در میان باشد. هنگام سخن گفتن از ترتیب ارکان جمله و سازوکارهایی که به جابه‌جایی‌های سازه‌ای می‌انجامد، باید به ویژگی‌های نحوی و رده‌شناختی هر زبان توجه داشت، زیرا تمام زبان‌ها محدودیت‌های یکسانی را بر نحوه آرایش سازگانی جملات اعمال نمی‌کنند، برای مثال نحو زبان فارسی در قیاس با نحو زبان انگلیسی انعطاف بیشتری از حیث جابه‌جایی سازه‌ای دارد و گویشوران این زبان با آزادی بیشتری می‌توانند کلام خود را مبتنی بر الگوهای نامتعارف و نشاندار صورت‌بندی کنند.

ترتیب بنیادین یا ترتیب غالب؟^۱

برخی زبان‌شناسان میان ترتیب بنیادین با ترتیب غالب تمایز می‌گذارند. به عبارتی ترتیب غالب را ترتیبی می‌دانند که به لحاظ فراوانی و آماری کثرت بیشتری داشته باشد؛ اما در مقابل ترتیب بنیادین فقط در جملات گذرا و کنشی قابل طرح است (Siewierska, 1998: 8). مسلماً اگر بخواهیم به توصیفی از ترتیب بنیادین سازه‌ها در یک دوره دست پیدا کنیم باید جملاتی واجد مفعول صریح را برگزینیم و تحلیل دیگر ساخت‌ها را کنار بگذاریم، زیرا در ساخت‌هایی نظیر ساخت اسنادی، مفعول صریح وجود ندارد و نمی‌توان آن‌ها در پیکره زبانی با مشخصه‌های S، O و V برچسب‌گذاری کرد. بنابراین، برای تحلیل کل جملات یک پیکره زبانی (چه گذرا و چه ناگذر) ناگزیر باید به سراغ نظریاتی رفت که بر موقعیت هسته (فعل) نسبت به وابسته‌های اسمی متکی هستند.

پولینسکی از پژوهشگرانی است که تلاش کرد بر اساس موقعیت هسته، چگونگی ارتباط و تمایز میان بندهای پایه و پیرو و پیش‌اضافه‌ها و پس‌اضافه‌ها را روشن سازد، و همچنین مشخص کند که هسته‌های ساختاری (سازه‌های تعیین‌کننده مقوله عبارت‌ها) نسبت به وابسته‌های خود در چه جایگاهی قرار می‌گیرند. او بنا بر مفروضات دستور

1. dominant order

وابستگی ایده خود را طرح کرد و در سطوح مختلف تقدّم هسته بر وابسته یا برعکس را بررسی نمود. وی بر مبنای موقعیت هسته زبان‌ها را در دو دسته زیر جای داد:

الف) زبان‌های هسته‌پایانی: نخستین دسته از زبان‌ها در تقسیم‌بندی پولینسکی زبان‌های هسته‌پایانی نام می‌گیرد که خود به دو گروه زبان‌های «هسته‌پایانی نامنعطف» و زبان‌های «هسته‌پایانی منعطف» تقسیم می‌شود.

ب) زبان‌های هسته‌آغازی: دسته دوم از زبان‌ها در تقسیم‌بندی پولینسکی، زبان‌های هسته‌آغازی نام دارند که بر مبنای میزان انعطاف‌پذیری و گرایش هسته به قرار گرفتن در جایگاه آغازی به سه شاخه «کاملاً هسته‌آغازی»، «هسته‌آغازی» و «متفرقه» تقسیم می‌شوند (Polinsky, 2012: 348 - 359).

ارتباط میان ساخت اطلاع با ترتیب ارکان جمله

ممکن است علت جابه‌جایی یا عدم جابه‌جایی سازه‌ای با عوامل کاربرشناختی در ارتباط باشد، بدان معنا که ردپای عناصر اطلاعی در نوع چیدمان سازه‌های جمله مشاهده گردد. در زبان فارسی یکی از شواهدی که پیوند ساخت اطلاع با ترتیب ارکان جمله را نشان می‌دهد، رفتار سازه در جایگاه تأکید^۱ است. در مطالعات ساخت اطلاع به دو نوع تأکید در جمله اشاره می‌شود: نخست، تأکید اطلاعی که تأکید بی‌نشان جمله است و دیگر، تأکید تقابلی که با ویژگی برجستگی همراه می‌شود (درزی و صادقی، ۱۳۹۱: ۹۳). راسخ‌مهند تصریح می‌کند که سازه‌هایی با تأکید تقابلی و واجد ویژگی برجستگی می‌توانند تحت فرایند قلب نحوی جابه‌جا شوند، اما فرایند قلب نحوی نمی‌تواند سازه‌ای را از جایگاه تأکید اطلاعی جابه‌جا کند (۱۳۸۳: ۶ - ۸). به این مثال توجه کنید:

الف) ماشین را کجا پارک کردی؟

ب) ماشین را در پارکینگ پارک کردم.

ج) در پارکینگ ماشین را پارک کردم.

نظر بر آنکه تأکید اصلی در زبان فارسی بر سازه نزدیک به فعل است، در مثال دوم سازه «در پارکینگ» در جایگاه تأکید اطلاعی جمله قرار گرفته و از همین رو چینش سازگانی جمله دوم به لحاظ اطلاعی طبیعی به نظر می‌رسد؛ اما با نگاهی به مثال «ج»

درمی‌یابیم که پیش‌ایند شدن سازه مزبور به جایگاه آغازین ساخت اطلاعی جمله را برهم زده است. درباره آرایش سازگانی جملات فارسی به‌طور کلی انتظار می‌رود عناصری از کلام که اطلاع نو را صورت‌بندی می‌کنند، بیشتر مقلوب شوند و درمقابل، جابه‌جایی‌های سازه‌ای در عناصر کهنه کمتر مشاهده شود (قیاسوند و راسخ‌مهند، ۱۳۹۳). به این ترتیب فرض ما در پژوهش حاضر آن است که میان الگوهای نشان‌دار ترتیب سازه با الگوی اطلاعی نشان‌دار کهنه/کهنه انطباق کم‌تری برقرار شود و در قلمرو اطلاعی الگوهای نو/نو و نو/کهنه بسامد سازه‌های مقلوب بالاتر باشد.

روش پژوهش

این پژوهش توصیفی-تحلیلی به روش کتابخانه‌ای انجام شده است. در این پژوهش شش اثر منشور از قرن پنجم هجری شامل *کشف‌المحجوب*، *تاریخ بیهقی*، *رساله قشیریه*، *التفهیم*، *قابوس‌نامه* و *دانش‌نامه‌ی علایی* به‌منظور تحلیل و بررسی به‌لحاظ ساخت اطلاع و ترتیب ارکان جمله انتخاب شدند. از هر کدام ۲۰۰ جمله ساده و مجموعاً ۱۲۰۰ جمله ساده به‌صورت تصادفی اخذ و بررسی شد. با توجه به تأثیر سبک‌های مختلف نوشتار بر چیدمان ارکان جمله، تلاش بر آن بود که متونی از سه سبک متفاوت (علمی، دبیرانه، و صوفیانه) انتخاب شوند. تمام جملات مأخوذ از متون یادشده، وارد نرم‌افزار اکسل شدند و در چند مرحله ابتدا با اسامی نقش‌های نحوی سازه‌های اصلی جمله، و سپس با عناوین اجزای ساخت آغازگری و ساخت اطلاع برچسب‌گذاری شدند. لازم به ذکر است که انتخاب عناوین نقش‌های نحوی بر مبنای متون دستور سنتی فارسی انجام گرفت و قضاوت درباره نبودن و کهنگی عناصر متن، بر اساس بافت متنی و شمّ زبانی صورت پذیرفت. در بخش تجزیه و تحلیل داده‌ها، فراوانی الگوهای مختلف ساخت اطلاع و ترتیب ارکان جمله در هر کتاب و در کل پیکره محاسبه شد و در نهایت عنوان شد که در میان جملاتی با الگوهای اطلاعی نشان‌دار، تا چه اندازه جابه‌جایی ارکان جمله ملاحظه شده است.

بررسی داده‌ها به‌لحاظ ترتیب ارکان جمله

به‌منظور معرفی ترتیب بنیادین ارکان جمله در متون منشور قرن پنجم، ابتدا به بررسی الگوهای ترتیب سازه در جملات گذرا می‌پردازیم و سپس توصیفی از جایگاه هسته در تمام جملات

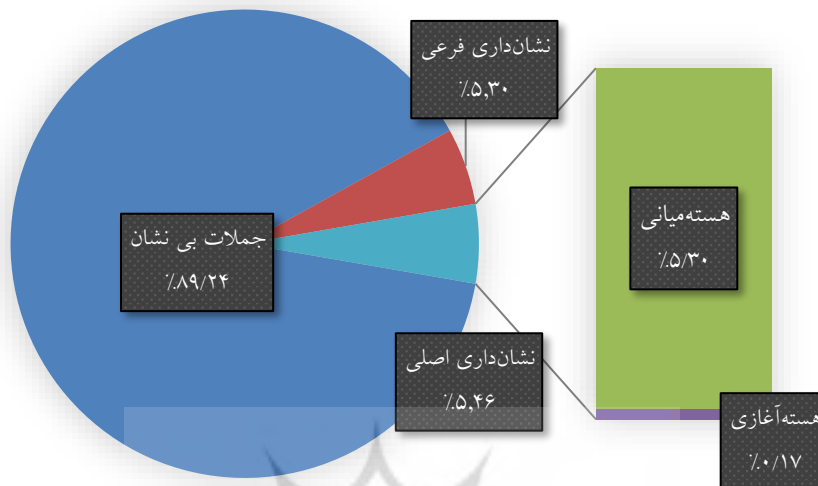
پیکره به دست خواهیم داد. از مجموع ۱۲۰۰ جمله ساده مأخوذ ۲۹۰ جمله گذرا و دارای مفعول صریح بودند. طبق جدول ۱ از مجموع ۲۹۰ جمله دارای فعل گذرا، ۲۷۸ جمله الگوی ترتیب سازگانی فاعل-مفعول-فعل (SOV) را نشان می‌دهند و فقط ۱۳ جمله (۵ درصد) با الگوهای سازگانی دیگر به چشم می‌خورد. پس از الگوی SOV، به ترتیب الگوهای SVO با شش مورد (۵۰ صدم درصد)، OSV با پنج مورد (۴۱ صدم درصد) و OVS با دو مورد (۱۷ صدم درصد) بیشترین میزان فراوانی را داشته‌اند که در مقایسه با ترتیب بنیادین دوره یعنی SOV ناچیز می‌نمایند. الگوهای VOS و VSO حتی یک بار هم دیده نشدند و نکته جالب توجه قرار گرفتن فعل در جایگاه آغازین آن‌ها است. بر این اساس چنین نتیجه می‌گیریم که الگوی ترتیب سازگانی بی‌نشان در متون نثر قرن پنجم فاعل-مفعول-فعل (SOV) است و الگوهای دیگر نشان‌دار تلقی می‌شوند. بر طبق یافته‌های آماری می‌توان گفت که نسبت درصد جملات گذرای بی‌نشان به نشان‌دار، ۹۵ به ۵ است.

جدول ۱. درصد فراوانی شش الگوی ترتیب سازه در جملات گذرای مأخوذ از متون منثور قرن پنجم

درصد	الگوهای ترتیب سازه
۹۵	فاعل-مفعول-فعل
۲	فاعل-فعل-مفعول
۲	مفعول-فاعل-فعل
۱	مفعول-فعل-فاعل
۰	فعل-فاعل-مفعول
۰	فعل-مفعول-فاعل

نمودار زیر درصد فراوانی الگوهای مختلف ترتیب ارکان اصلی جمله را نشان می‌دهد:

نمودار ۲. نسبت جملات بی‌نشان به نشان‌دار به لحاظ موقعیت هسته



اگر نگاه خود را به جملات دارای مفعول صریح محدود نکنیم و بخواهیم تمام جملات پیکره را به لحاظ ترتیب ارکان جمله ارزیابی نماییم، باید بنیان تحلیل خود را بر مؤلفه موقعیت هسته استوار کنیم. از آنجاکه در تعداد بسیاری از جملات این پیکره مفعول صریح وجود ندارد، نمی‌توان عنوان SOV را همچنان برای توصیف جملات غیر گذرا به کار برد. بنابراین تلاش می‌شود تا بر مبنای جایگاه فعل (هسته) در جمله تقسیم‌بندی دیگری ارائه کرد. در این نوع نگاه نقش‌های اصلی نحوی به غیر از فعل در ساخت‌های متفاوت می‌توانند به عنوان وابسته‌های هسته تلقی شوند. بر این اساس، سازه‌های حاوی فاعل، مفعول صریح، مفعول غیر صریح، مسندالیه و مسند وابسته‌های فعل محسوب می‌شوند و آن هنگام ساخت را بی‌نشان می‌سازند که بر فعل تأخیر یابند یا به تعبیری پسایند شوند. بررسی ۱۲۰۰ جمله در پیکره زبانی این پژوهش نشان می‌دهد که فقط در ۶۶ جمله فعل در جایگاه پایانی قرار نگرفته است. البته مشخصاً در این مورد نقش‌های غیر اصلی و افزوده‌ها به حساب نیامده‌اند، در این صورت تعداد جملات نشان‌دار به ۱۳۰ افزایش پیدا می‌کرد. با نگاهی به این ارقام درمی‌یابیم بسامد وقوع فعل در جایگاه آغازی در متون نثر قرن پنجم بسیار اندک است؛ البته به نظر می‌رسد که این آمار در مورد دو قرن بعدی یعنی قرن ششم و هفتم متفاوت باشد و افعال آزادی بیشتری برای حرکت به جایگاه آغازی داشته باشند. نکته قابل توجه

دیگری نیز دربارهٔ پی‌بست‌های^۱ مفعولی وجود دارد. برای مثال می‌توان به افعال «یافتندش» و «نکنندش» اشاره کرد که در جایگاه میانی جمله و مابین فاعل (محدوف) و مفعول قرار گرفته‌اند و مفعول‌های صریح به صورت پی‌بست به آن‌ها افزوده شده است. از آنجا که در فارسی صورت پیش‌بستی^۲ وجود ندارد، می‌توان عنوان کرد که قضاوت در این موارد کمی پیچیده است، زیرا اگر نویسنده یا گوینده بخواهد از مفعول در هیئت واژه‌بست^۳ بهره بگیرد، اساساً به پس‌بند کردن آن مجبور است.

جدول ۲ نسبت جملات بی‌نشان به نشان‌دار را به لحاظ موقعیت هسته نشان می‌دهد. همان‌طور که ملاحظه می‌شود تعداد جملات بی‌نشان کل پیکره ۱۰۷۳ معادل ۸۹ درصد بوده است و تعداد جملات نشان‌دار ۱۳۰ معادل ۱۱ درصد. لازم به ذکر است که مراد از «نشان‌داری فرعی» پس‌بند شدن سازه‌های غیراصلی (افزوده‌ها) بر هستهٔ جمله (فعل) است. برای مثال به این جمله دقت کنید: «زنی فرستاده است او را از سمرقند». در این جمله سازهٔ غیراصلی «از سمرقند» که به لحاظ نحوی قید مکان یا افزودهٔ مکان به حساب می‌آید بر فعل جمله یعنی «فرستاده است» تأخیر یافته است.

بررسی داده‌ها به لحاظ ساخت اطلاع

همان‌طور که پیش‌تر عنوان شد الگوهای ساخت اطلاع در نهایت از بی‌نشان‌ترین حالت تا نشان‌دارترین به چهار دستهٔ زیر تقسیم می‌شوند: (۱) کهنه / نو؛ (۲) نو / نو؛ (۳) نو / کهنه؛ (۴) کهنه / کهنه.

در این الگوها دو جایگاه دیده می‌شود که با آغازگر و پایان‌بخش در ساخت آغازگری منطبق می‌شود. پس، زمانی که از الگوی کهنه/نو صحبت می‌کنیم، مشخصاً مقصودمان آن است که عناصری که در جایگاه آغازگر قرار گرفته‌اند، از دانش مشترک میان نویسنده و خواننده حکایت می‌کنند و همچنین عناصر موجود در جایگاه پایان‌بخش حاوی اطلاع نو و پیام اصلی متن هستند.

اجزای ساخت آغازگری و الگوی ترتیب ارکان جمله را غالباً می‌توان فارغ از بافت متن و با بررسی جملات به صورت مجزا مشخص ساخت اما از آنجا که نحوهٔ توزیع اطلاع

1. enclitic
2. proclitic
3. clitic

در متن را راوی و موقعیت بافت تعیین می‌کند، تشخیص اطلاع نو و کهنه متن وابسته به بافت است؛ به عبارتی، هویت اطلاع نو و کهنه متأثر از موقعیت بند می‌تواند تغییر پذیرد (Baker, 2018: 159). برای مثال در یک متن نوشتاری ممکن است در سطر اول یک واژه متعلق به اطلاع نو باشد و در سطر بعد بدل به اطلاعی کهنه شود. بررسی جملات پیکره این پژوهش نشان داد که از میان ۱۲۰۰ جمله، در ۱۰۶۱ مورد الگوی ساخت اطلاع، گونه بی‌نشان یعنی کهنه/نو بوده است و در ۱۴۲ مورد الگوهای دیگر ساخت اطلاع مشاهده شده است:

جدول ۲. درصد فراوانی هر یک از الگوهای نشان‌دار ساخت اطلاع در میان جملات پیکره زبانی

الگوهای ساخت اطلاع	درصد
کهنه/نو	۸۸
نو/نو	۹
نو/کهنه	۳
کهنه/کهنه	۰.۳۳

رابطه نشان‌داری سازگانی با نشان‌داری ساخت اطلاع

بررسی‌های انجام‌شده بر روی جملات پیکره متون نشر قرن پنجم نشان می‌دهد که در ۲۷ درصد موارد میان نشان‌داری سازگانی و نشان‌داری ساخت اطلاع مطابقت برقرار بوده است؛ به این معنا که در میان بندهایی که به لحاظ اطلاعی نشان‌دار بودند در ۲۷ درصد موارد جابه‌جایی ارکان جمله مشاهده شده است. حال این پرسش پیش می‌آید که از بین مواردی که میان نشان‌داری سازگانی و نشان‌داری اطلاعی مطابقت صورت گرفته، چند درصد جملات دارای الگوهای اطلاعی نو/نو و چند درصد دارای الگوی اطلاعی کهنه/کهنه و نو/کهنه بوده‌اند. طبق بررسی‌ها ۷۹ درصد جملات با الگوی نو/نو به لحاظ سازگانی نشان‌دار بوده‌اند، و در جملات با الگوی نو/کهنه این مقدار به ۱۶ درصد تقلیل می‌یابد. در جملات با الگوی کهنه/کهنه در پنج درصد موارد جابه‌جایی ارکان رخ داده است. این آمار بر این فرض صحه می‌گذارد که سازه‌های حاوی اطلاع نو بیشتر امکان جابه‌جایی می‌یابند.

پاسخ به پرسش‌های پژوهش و تحلیل یافته‌ها

پرسش نخست پژوهش به ترتیب بنیادین ارکان جمله اختصاص داشت و چنین مطرح شد:

۱. ترتیب بنیادین ارکان جمله در متون نثر قرن پنجم کدام است؟

چنانچه پیشتر اشاره شد از بین ۲۹۰ جمله گذرای پیکره ۹۵ درصد جملات ساخت فاعل-مفعول-فعل (SOV) را نشان می‌دادند. پس، باید این الگوی سازگانی را به‌عنوان ترتیب بنیادین ارکان جمله در متون نثر قرن پنجم معرفی کرد. پس از آن به ترتیب الگوهای SVO، OSV، OVS، VOS و VSO قرار می‌گیرند. شایان توجه است که دو الگوی پایانی حتی یک بار هم در جملات پیکره زبانی ملاحظه نشده است.

بنابه ملاحظات نظری ارائه شده ترتیب ارکان را از منظر جایگاه هسته نیز می‌تواند بررسی نمود و کلیه جملات پیکره زبانی را تحلیل کرد. یافته‌های پژوهش نشان داد که در ۸۹ درصد از موارد هسته در جایگاه پایانی جمله آمده است و در حدوداً ۱۱ درصد موارد نشان‌داری سازگانی به لحاظ موقعیت هسته ملاحظه می‌شود. بر این اساس می‌توان گفت الگوی جملات متون نثر قرن پنجم در حالت بی‌نشان هسته پایانی است.

اگرچه در ابتدای پژوهش قصد بررسی جابه‌جایی ارکان غیراصلی نبود، اما حین مشاهده داده‌ها آشکار شد که میزان پس‌اندی افزوده‌ها قابل توجه است. بررسی‌ها نشان داد که میزان پس‌اندی افزوده در متون قرن پنجم با میزان قرارگیری هسته در موقعیت ابتدایی و میانی جمله برابری می‌کند و حدوداً پنج درصد پیکره را تشکیل می‌دهد.

پرسش دوم به تعداد ساخت‌های اطلاعی نشان‌دار مربوط بود:

۲. به ترتیب کدام یک از الگوهای نشان‌دار ساخت اطلاع بیشترین بسامد را در متون

نثر قرن پنجم دارند؟

به گواه آمار در پژوهش حاضر ۸۸ درصد جملات بررسی شده دارای الگوی ساخت اطلاع کهنه/نو بوده‌اند، و بدین ترتیب همان‌طور که انتظار می‌رفت این الگو، بی‌نشان‌ترین الگوی ساخت اطلاع در جملات پیکره زبانی پژوهش است. پس از آن در پیوستار نشان‌داری ساخت اطلاع، به ترتیب الگوهای نو/نو، نو/کهنه و کهنه/کهنه قرار گرفتند.

پرسش سوم به مطابقت نشان‌داری ترتیب ارکان جمله با نشان‌داری ساخت اطلاع اشاره داشت:

۳. در جملاتی از متون نثر قرن پنجم که به لحاظ ساخت اطلاع نشان‌دارند تا چه اندازه جابه‌جایی ارکان جمله ملاحظه می‌شود؟

طبق بررسی‌ها مشخص شد که فقط در ۲۷ درصد از موارد این مطابقت شکل گرفته است. در ۷۳ درصد موارد جملاتی که از نظر ساخت اطلاع نشان‌دار بوده‌اند با همان ترتیب‌های غالب فاعل-فعل، فاعل-مفعول-فعل و مسند-الیه-مسند-فعل بدون تغییر در چینش سازه‌ها مشاهده شده‌اند. به‌بیانی دیگر جابه‌جایی‌های سازه‌ای در موارد اندکی با انگیزه اطلاعی صورت گرفته است و برای یافتن علل تقدیم و تأخیر سازه‌ها می‌توان نقش عوامل سبکی را پررنگ‌تر دانست.

در کنار نتایج اصلی پژوهش، نکته دیگر آرایش سازگانی نسبتاً ثابت متونی نظیر تاریخ بیهقی و قابوس‌نامه بود. با توجه به آرای بسیاری از سبک‌شناسان سنتی گمان می‌رفت که در متون دبیرانه به دلیل وجود جنبه بلاغی و زیبایی‌شناختی، جابه‌جایی سازه‌های اصلی جمله به دفعات دیده شود، ولی طبق بررسی‌ها در میان ۲۰۰ جمله مأخوذ از تاریخ بیهقی فقط ۱۵ جمله نشان‌دار به لحاظ موقعیت هسته دیده شده است. بر خلاف انتظار پژوهش این آمار حتی در قیاس با آمار نشان‌داری ترتیب سازه در متون علمی هم پایین‌تر است. البته جملات متون صوفیانه بیش از جملات دیگر متون بر الگوهای نشان‌دار ترتیب سازه انطباق داشتند. شاید بتوان یکی از علل این موضوع را نزدیکی زبان متون صوفیانه به گفتار عنوان کرد، اما در قلمرو ساخت اطلاع باید بیان نمود که بسته به موضوع نگارش، شیوه روایی، سبک شخصی و دوره‌ای میزان نشان‌داری ساخت اطلاع می‌تواند تغییر کند و همچنین استفاده از ابزارهایی نظیر حذف به قرینه لفظی ممکن است که منجر به خلق جملاتی با الگوی نشان‌داری نو/کهنه شود.

نتیجه‌گیری

قضاوت درباره وضعیت سبکی و ساخت نحوی زبان در قرن پنجم نیازمند پیکره‌ای بسیار بزرگ‌تر از پژوهش حاضر است و باید مطالعات آماری دقیق‌تری برای صدور حکم پیرامون رفتار جملات در این دوره انجام گیرد. این پژوهش مشخصاً داعیه تبیین و توضیح ساخت نحوی زبان در این دوره را ندارد و در پی آن نیست که با اتکا به یافته‌های آماری خود درباره رده نحوی این دوره حکمی صادر کند؛ بلکه می‌کوشد توصیفی مختصر از

میزان جابه‌جایی سازه‌های اصلی و نشان‌داری ساخت اطلاع ارائه دهد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که به‌سادگی نمی‌توان دربارهٔ میزان انعطاف‌پذیری جملات در این دوره سخن راند و بر خلاف آرای بسیاری از سبک‌شناسان سنتی تعداد جملات نشان‌دار به لحاظ موقعیت هسته فراوان نیست. همچنین بر خلاف نظر بسیاری از دست‌نویسان که اعتقاد به تأثیر ساخت جمله فعلیه بر ساخت متون قرن پنجم داشتند، موارد پیش‌اندیشدن فعل به‌ندرت مشاهده شد و غالباً در ساخت‌های نشان‌دار فعل در جایگاه میانی قرار گرفته بود یا افزوده‌ای بر آن تأخیر یافته بود. به نظر می‌رسد نمی‌توان به صرف حضور عناصر زیبایی‌شناختی و آزادی عمل بیش‌تر نگارندگان متون منشیانه و دبیرانه، متن‌هایی نظیر تاریخ بیهقی و قابوس‌نامه را سرشار از جملاتی با الگوهای سازگانی نشان‌دار توصیف کرد. اگرچه نویسندگانی چون ابوالفضل بیهقی و عنصرالمعالی بر خلاف مترجمان قرن چهارم و مؤلفان متون مکانیکی و نامنعطف قرن پنجم از مؤلفه‌های سبک شخصی و عناصر بلاغی در متن خود بهره برده‌اند، اما به نظر می‌رسد همچنان از الگوهای استاندارد در نگارش منشیانه که به صورت آموزه‌های شفاهی نزد دبیران دربارهای غزنوی و سلجوقی وجود داشت، پیروی می‌کردند. چنین الگوهای مسلماً در آثار نویسندگان کتب صوفیانه حضور کمرنگ‌تری داشت و احتمالاً نزدیکی متون صوفیانه به گونهٔ گفتاری زبان فارسی در میزان استفاده از سازه‌های نشان‌دار اثرگذار بوده است.

تعارض منابع

تعارض منافع ندارم.

ORCID

Arsalan Golfam



<https://orcid.org/0000-0002-9402-9079>

Mohammadjavad Borghe'i



<https://orcid.org/0000-2000-8886-7690>

منابع

ابن‌سینا، حسین بن عبدالله. (۱۳۸۳). *الهیات دانشنامه‌علائی*. مقدمه، تصحیح و حواشی محمد معین. همدان: دانشگاه بوعلی سینا؛ تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

بهار، محمدتقی. (۱۳۳۰). *سبک‌شناسی، یا، تاریخ تطور نثر فارسی*. تهران: امیرکبیر، کتابهای پرستو.

بیهقی، محمدبن حسین. (۱۳۷۰). *تاریخ بیهقی*. به اهتمام فیاض و غنی. تهران: خواجه. درزی، علی و صادقی، وحید (۱۳۹۱). *تعیین همبستگی‌های نحوی و آوایی در ساخت ارتقایی و مبتداسازی در زبان فارسی*. ویراستار فرشاد رضوان. تهران: دانشگاه تهران. طباطبایی، نازنین. (۱۳۹۴). *ترتیب سازه‌های زبان فارسی از دیدگاه کلامی-کاربردشناختی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه علامه طباطبائی. عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر. (۱۳۴۷). *قابوس‌نامه*. با مقدمه و حواشی سعید نفیسی. تهران: فروغی.

کشاوری دیزجین، فاطمه. (۱۳۹۳). *تأثیر قلب نحوی بر ساخت اطلاعی جمله در دو متن کلیله و دمنه و تاریخ بیهقی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه آزاد اسلامی. مجیدی، ستاره. (۱۳۹۰). «ساخت اطلاع در زبان فارسی در چارچوب دستور نقش‌گرای نظام‌مند و دستور نقش و ارجاع». *دستور، ویژه‌نامه فرهنگستان*، س ۷ (۷): ۱۸۳-۲۰۸. راسخ‌مهند، محمد. (۱۳۸۳). «رفتار کلامی قلب نحوی در فارسی»، *پژوهش‌های زبان‌شناسی ایرانی* ۲: جشن‌نامه دکتر یادالله ثمره، به کوشش امید طیب‌زاده و محمد راسخ‌مهند. همدان: دانشگاه بوعلی سینا: ۶۵-۱۱۶.

_____ و قیاسوند، مریم. (۱۳۹۳). «بررسی پیکره بنیاد تأثیر عوامل نقشی در قلب نحوی کوتاه فارسی». *نامه فرهنگستان*، س ۱۴ (۲): ۱۶۳-۱۹۸. نگینی، حسام. (۱۳۹۹). *ترتیب اجزای کلام و ساخت اطلاع در متون نثر قرن هفتم*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه علامه طباطبائی.

References

- Bahar, M. (1951). *Stylistics, or, The Evolution of Farsi Pose*. Tehran: Ketabha-ye-parastoo. [In Persian]
- Baker, M. (2018). *In Other Words: A Coursebook on Translation*. London and New York: Routledge.
- Beyhaghi, M. (1991). *Beyhaghi history*. Edited by Ghani and Fayyaz. Tehran: Khajoo. [In Persian]
- Bloor, T., & Bloor, M. (2004). *The functional analysis of English: A Hallidayan approach*. 2nd edition. London: Arnold.

- Butler, C. S. (2003). *Structure and Function A Guide to Three Major Structural-Functional Theories: Part 2: From clause to discourse and beyond* (Vol. 64). John Benjamins Publishing.
- Darzi, M. and Sadeghi, V. (2012). *The Syntactic and Phonetic Correlates of Topicalization and Raising Construction in Persian*. Edited by Farshâd Rezvan. Tehran: Tehran University. [In Persian]
- Fries, P. H. (1997). "Themes, Methods of Development, and Texts". In R. Hasan, & P. H. Fries (Eds.), *On Subject and Theme* (pp. 317-359). Amsterdam: John Benjamins Publishing Company.
- Halliday, M. A. (2009). *Studies in English Language*. (J. J. Webster, Ed.) London, New York: Continuum.
- Halliday, M., & Hasan, R. (1976). *Cohesion in English*. London: Longman.
- Halliday, M.A.K. (1985). *An Introduction to Functional Grammar*. Edward Arnold.
- Ibn-Sina, H. (2004). *Daneshnameh-ye- Alâei*. Edited by Mohammad Mo'in. Hamedan: Bu-Ali Sina University; Tehran: Anjoman-e- âsâr va mafâkher-e- farhangi. [In Persian]
- Keshavarz Dizjin, F. (2014). *The effect of scrambling on Informative Structure of Sentences in Tarikh-e Beyhaghi and Kelile va Demne*. M.A. Thesis. Islamic Azad University, Tehran. [In Persian]
- Lambrecht, K. (1994). *Information Structure and sentence Form*. Cambridge: Cambridge.
- Majidi, S. (2011). "Information Structure in Persian: A Comparison of Systemic Functional Grammar & Role and Reference Grammar". *Grammar*, Vol 7(7): 183-208. [In Persian]
- Negini, H. (2020). *Investigating word order in Persian 14th century verses*. M.A. Thesis. Allameh Tabataba'i University, Tehran. [In Persian]
- Onsor ol-ma`âli, K. (1968). *QâboosNâme*. Edited by Saeed Nafisi. Tehran: Foroughi. [In Persian]
- Polinsky M. (2012). Headedness, again. In: *Theories of Everything*. In Honor of Ed Keenan. Los Angeles: UCLA Department of Linguistics. pp. 348-359.
- Rasekhmahand, M. (2004). "Verbal behavior of scrambling in Persian". *Iranian Linguistic Research*, No. 2: 65-116. [In Persian]
- and Ghiasvand, M. (2014). "A corpus-based analysis of functional factors affecting short syntactic scrambling in Persian". *quarterly journal of the Academy of Persian Language and Literature*, 14(2): 163-198. [In Persian]

- Siewierska, A. (1998). *Word Order Rules*. New York: Routledge.
- Tabatabaei, N. (2015). *Persian Word Order: A Discourse-Pragmatic Perspective*. M.A. Thesis. Allameh Tabataba'i University, Tehran. [In Persian]
- Thompson, G. (2014). *Introducing Functional Grammar*. 3rd edition. New York: Routledge.



استناد به این مقاله: گلغام، ارسلان، برقی، محمدجواد. (۱۴۰۲). ترتیب ارکان جمله و ساخت اطلاع در متون نثر قرن پنجم هجری. پژوهش‌نامه زبان ادبی، ۱(۱)، ۳۱-۵۶. doi: 10.22054/JRLL.2022.66381.1011



Literary Language Research Journalis licensed under a Creative Commons Attribution-Noncommercial 4.0 International License.